

روان‌شناسی اجتماعی تروریسم و نسبت آن با امنیت

(بررسی تروریسم از منظر روان‌شناسی اجتماعی و تحلیل رابطه آن با امنیت)

عبدالمجید مبلغی^۱

طیبه محمدی کیا^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۵/۱۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۹/۲۷

فصلنامه آفاق امنیت / سال ششم / شماره بیست و یکم - زمستان ۱۳۹۲

چکیده

این نوشتار به بررسی تروریسم از منظر روان‌شناسی اجتماعی و تحلیل رابطه آن با مقوله امنیت می‌پردازد. هدف نوشتار در گام نخست، توضیح زمینه‌های بروز و ظهور تروریسم در سطوح مختلف اجتماعی شدن آن از منظر روان‌شناسی اجتماعی است. برای انجام این مهم تلاش شده است راه‌های مبارزه با تروریسم و شیوه‌های ارتقای امنیت با توجه به آگاهی‌های ناشی از مطالعه‌ای مبتنی بر روان‌شناسی اجتماعی توضیح داده شود. به باور نویسندگان، بروز و ظهور «پرخاشگری ابزاری» به مثابه مبنای روان‌شناختی تروریسم، اشکال مختلف اختلال‌ها و متعاقب آن، نزاع‌های هویتی را شکل می‌بخشد و فرد و در پی آن، جامعه را مستعد بروز اعمال تروریستی می‌کند. رویکرد نوشتار در تعقیب اهداف خود، تحلیلی و شیوه گردآوری داده‌ها کتابخانه‌ای است. مباحث نوشتار مبتنی بر یک مقدمه و پنج فراز اصلی است

واژگان کلیدی

تروریسم، امنیت، روان‌شناسی اجتماعی



مقدمه

«روان‌شناسی اجتماعی تروریسم»^۱ در شمار اصطلاحاتی قرار دارد که رد پای آن را در طیفی وسیع از پژوهش‌ها درباره تروریسم می‌توان مشاهده کرد؛ با این حال و به رغم اهمیت این حوزه پژوهشی، در کشور ما کمتر به آن پرداخته شده است و پژوهش‌هایی جدی و جانمایه‌دار در ارتباط با آن، آن‌گونه که باید و شاید، چندان نشر نیافته است. انجام چنین مطالعه‌ای در سیاق مطالعات امنیت و با هدف شناسایی رابطه امنیت و روان‌شناسی اجتماعی تروریسم، به صورت مضاعف مغفول مانده و موضوع تأمل و مطالعه قرار نگرفته است. با لحاظ این وضعیت، در نوشتار پیش رو می‌کوشیم به سطوح مختلف مطالعه تروریسم از منظر روان‌شناسی اجتماعی، و نسبت آن با مقوله امنیت، به مثابه نیازی مرکزی در زندگی اجتماعی و سیاسی معاصر بپردازیم و در حد وسع و بضاعت خویش، پرده از بخش‌های مهم این حوزه مطالعاتی کمتر گشوده شده برکشیم.

پیش از شروع، به دو نکته اشاره می‌کنیم که امید می‌رود آگاهی از آنها به سنخ‌شناسی ادبیات استفاده‌شده این مقاله کمک کند و چند و چون شکل‌گیری فرازهای اصلی نوشتار را توضیح دهد.

نخست، پیش از آغاز بررسی روان‌شناسانه اجتماعی تروریسم باید این نکته را روشن سازیم که در این مطالعه از «اصطلاحات روان‌شناسی بالینی»^۲ به صورت گسترده و فراگیر استفاده نمی‌کنیم؛ بلکه می‌کوشیم مفاهیم روان‌شناسانه مرتبط با مطالعه‌ای تروریسم‌پژوهانه را در حوزه مطالعات امنیت، ذیل ادبیاتی همسو با این حوزه نظری باز گوئیم. این رویکرد به دو دلیل اتخاذ شده است:

الف) لزوم مراعات هم‌سیاقی با ادبیات مطالعات امنیت به مثابه دیسپلین اصلی مطالعاتی: به رغم آنکه مطالعات تروریسم در دل دیسپلین‌های متعدد و متنوعی انجام می‌گیرد و دامن آن به عرصه‌های مهمی مانند دانش‌های سیاست، حقوق، روان‌شناسی، جغرافیای سیاسی، مطالعات استراتژیک و علوم نظامی کشیده می‌شود، همچنان می‌توان ادعا کرد امروز عرصه «تروریسم‌پژوهی» خود به حوزه مطالعاتی کمابیش هویت‌مندی در دل مطالعات امنیت بدل و این حوزه مطالعاتی حایز ادبیاتی ویژه در عرصه مطالعات امنیت شده است (Campos, 2007: 6). با لحاظ این واقعیت،

1 . Social Psychology of Terrorism

2 . Clinical Psychology Terminology



مشخص می‌شود که چرا مناسب‌تر آن است که از به کارگیری اصطلاحات کاملاً فنی دیسیپلین‌های دور مثل بررسی‌های بالینی و روانکاوانه، تا حد امکان، پرهیز شود؛ زیرا بیم آن می‌رود چنین نظام واژگانی جریان مکالمه علمی را در این حوزه مطالعاتی پیچیده، مختل یا دشوار سازد.

ب) رویکرد ویژه این نوشتار به روان‌شناسی اجتماعی تروریسم: کاربرد گسترده اصطلاحات روان‌شناسی بالینی در مطالعه تروریسم معمولاً با این پندار قرین است که پژوهشگر تروریست‌ها را دچار مشکلات حاد و مزمن روانی شناسایی می‌کند. نوشتار پیش رو این رویکرد را تأیید نمی‌کند؛ به زبان دیگر، مطابق مفروض این نوشتار که توضیح آن خواهد آمد، تروریست‌ها به شیوه‌ای فراگیر و به مثابه یک قاعده، درگیر روان‌پریشی^۱ و بیماری‌های برخاسته از اختلالات حاد روانی نیستند. طبعاً چنان‌که مشخص است، این قضاوت به معنای انکار آن نیست که در برخی موارد، تروریست‌های متأثر از مشکلاتی از این دست به اعمال تروریستی روی می‌آورند.

دوم، یکی از دشواری‌های روان‌شناسی اجتماعی تروریسم، رخداد «تقلیل‌گرایی روش‌شناختی»^۲ در آن است که تحقق آن در پی نادیده گرفتن ناخواسته تنوع حاکم بر گونه‌های مختلف تروریسم و بسنده کردن به یکی از گونه‌ها یا تعاریف آن، در مرحله شناسایی و تحقیق درباره تروریسم، محتمل است. نکته آنجاست که تروریسم در گونه‌های مختلف خود تعاریفی متفاوت پیدا می‌کند. رویکرد روان‌شناسانه، به اقتضای طبع خود در عطف توجه به فرد به مثابه پایه تحلیل، نگاه ما را در مطالعه این پدیده تا سرحد بررسی روان فرد تروریست، که طبعاً غیراجتماعی‌ترین سطح مطالعه در چنین حوزه چندوجهی است، تقلیل می‌بخشد. پرواضح است که مطالعه‌ای این‌گونه از تروریسم، به دلیل توجه به سطح خرد تحلیل (روان فرد)، مستعد بی‌توجهی به جوانب اجتماعی و پویایی‌های ناشی و منشعب از حوزه عمومی^۳ است. چنین درکی احتمالاً قادر به شناسایی تنوع حاکم بر انگیزه‌ها و سایر عوامل مؤثر در شکل‌گیری تروریسم در سطوح فرافردی و عرصه‌های عمومی نخواهد بود. در حالی که مطالعه تروریسم از منظر تأثیرها و تأثرهای آن بر فرد، به مثابه واحد پایه‌ای تحلیل روان‌شناختی این پدیده، هنگامی برای مطالعات علوم اجتماعی ارزشی افزوده و مضاعف خواهد داشت که نتایج تأملات ناشی از شناخت آن در سطح خرد

1 . Psychosis

2 . Methodological Reductionism

3 . Public Sphere

به سطوح کلانتر تسری یابد و درکی از تروریسم، در پی چنین مطالعه‌ای، حاصل آید که برخی از ابعاد ناپیدای این پدیده را در ظرف اجتماع مشخص کند. واقعیت آن است که این پدیده پیچیده، به صورتی چندوجهی و چندگانه، با سطوح مختلف عمل و اقدام پیوند می‌خورد. در واقع تروریسم را هم می‌توان در ارتباط با اشخاص دانست، هم در ارتباط با سازمان‌ها، هم در ارتباط با حوزه عمومی جامعه و هم مرتبط با نظامات سیاسی و حوزه اقتدار و تصمیم‌سازی در اجتماع. همچنین تروریسم از تعامل میان این سطوح با یکدیگر به جد متأثر است؛ از این رو، عاملیت^۱ و بیناعاملیت^۲ را در امکان‌های متعدد آن، هم‌زمان در خود دارد (Sjoberg, Gentry, 2011: 238).

پیشنهاد نوشتار پیش رو برای عبور نسبی از این مشکل فراگیر (تقلیل‌گرایی روش‌شناختی در مطالعات روان‌شناسانه تروریسم) آن است که رویکرد به تروریسم را از جانب فرد در دل حلقه‌های ارتباطی آن با سطوح مختلف اجتماع، به شیوه‌ای پیوسته، رصد کنیم و ذیل چنین رویکردی، به بررسی نسبت برقرار میان ویژگی‌های فردی و مناسبات اجتماعی در توجه روان‌شناختی به تروریسم بپردازیم. به این ترتیب، به گونه‌ای ساختاری، جریان گسترش‌یابی نقاط تلاقی تروریسم با حوزه عمومی را در این حلقه‌ها مطالعه خواهیم کرد. برای انجام این مهم در این نوشتار کوشیده‌ایم طی چهار فراز مجزا هر بار لایه بزرگ‌تری از تلاقی تروریسم و اجتماع را از منظر روان‌شناسی اجتماعی دنبال و بررسی کنیم. این چهار حلقه به قرار زیر هستند:

حلقه نخست، مطالعه روان‌شناسانه فرد تروریست (بررسی روان‌شناسانه تروریسم در پایه‌ای‌ترین واحد مطالعه‌ای آن یعنی فرد تروریست)؛

حلقه دوم، مطالعه روان‌شناسانه فرد تروریست در دل گروه تروریستی مشارکت‌کننده در آن (بررسی روان‌شناسانه تروریسم در دل موقعیت اجتماعی محدود و معمولاً آنزواطلبانه گروه تروریستی که فضای نیمه‌عمومی ویژه‌ای را سبب شده است و جریان پیوسته جامعه‌پذیری ویژه‌ای را برای اعضای گروه تروریستی نتیجه بخشیده است).

حلقه سوم، مطالعه روان‌شناسانه جامعه حامی تروریسم (بررسی روان‌شناسانه تروریسم در بخشی از فضای عمومی که معمولاً حایز شناسه هویتی ویژه‌ای مانند قومیت، مذهب یا موقعیتی خاص است و به صورت توهمی یا واقعی به مثابه عرصه عمومی فراهم‌آورنده حمایت یا همدلی با گروه تروریست و فرد تروریست عمل کرده است).

1 . Subjectivity

2 . Inter Subjectivity



حلقه چهارم، مطالعه روان‌شناسانه «جامعه قربانی تروریسم» (بررسی روان‌شناسانه تروریسم در بالاترین سطح اجتماعی تأثیرگذاری بر رفتارهای تروریستی یا تأثیرپذیری از آن در عرصه عمومی و حوزه فراگیر جامعه).

پس از توضیح این چهار حلقه، ذیل بخش مجزای دیگری، که حکم نتیجه‌گیری از مباحث را دارد، به بررسی نسبت مطالعه روان‌شناختی اجتماعی تروریسم و مقوله امنیت می‌پردازیم و می‌کوشیم ضمن توضیح برخی نظریه‌های مطرح در حوزه امنیت‌پژوهی، راه‌های تقویت و گسترش امنیت را در فعالیت‌های ضد تروریستی ذیل رویکردی روان‌شناسانه توضیح دهیم. به این ترتیب در ادامه مباحث در پنج فراز ارائه خواهد شد.

مطالعه روان‌شناسانه فرد تروریست

در «روان‌شناسی اجتماعی تروریسم» بر بروز و ظهور رفتاری موقعیت روان‌شناختی «پرخاشگری»^۱ متمرکز می‌شویم. روان‌شناسان اجتماعی در توضیح ریشه‌های روان‌شناختی تروریسم، از دو گونه پرخاشگری یاد کرده‌اند: «پرخاشگری هیجانی»^۲ و «پرخاشگری ابزاری»^۳. پرخاشگری هیجانی با «خشم»^۴ و هیجانات ناشی از آن در ارتباط است؛ از این رو وقوع آن در بسیاری مواقع، چندان قابل محاسبه نیست. در مطالعات روان‌شناسی از «پاداش»^۵ روانی به مثابه «عاملی برای اقدام» و «انگیزه‌ای برای عمل» یاد می‌شود. رفتارهای تروریستی می‌توانند بیانگر پاداشی باشند که تروریست‌ها به هیجانات آنی ناشی از پرخاشگری هیجانی خود می‌دهند. پاداش روانی ناشی از پرخاشگری هیجانی، آسیب رساندن به کسی است که به فرد پرخاشگر آسیب رسانده است. این فرد می‌تواند جامعه‌ای باشد که پرخاشگر از آن ناراضی است. برخلاف پرخاشگری هیجانی، پرخاشگری ابزاری حاصل تلاشی کنترل‌شده برای دستیابی به اهداف مشخص است. چنین وضعیت روان‌شناختی‌ای، به یک معنا، گویای استفاده ابزاری از پرخاشگری برای نیل به اهداف عملیاتی است. این نوع پرخاشگری، برخلاف رفتارهای هیجانی، از الگوریتم‌های پیچیده‌تر انگیزشی تبعیت

-
- 1 . Aggression
 - 2 . Emotional Aggression
 - 3 . Instrumental Aggression
 - 4 . Anger
 - 5 . Reward

می‌کند و فهم چند و چون آن در گرو درک مناسبات اجتماعی و پیرامونی حاکم بر رفتارهای تروریستی است. پاداش روانی پایانی مورد تقاضای تروریسم ناشی از پرخاشگری ابزاری، در بیشتر مواقع، ایجاد تحول در عرصه‌های سیاسی مطابق میل تروریست‌هاست. برخی از تحلیلگران عرصه تروریسم پژوهشی یکی از عناصر مؤثر در رویکرد جوانان سرخورده غربی به داعش را انگیزه‌های خفته روان‌شناختی آنان برای تخلیه هیجانات ناشی از چنین پرخاشگری دانسته‌اند (Byman, 2015: 163,183).

واقعیت آن است که در جهان بیرون و خارج از تئوری، رفتار تروریست‌ها معمولاً از هر دو سنخ پرخاشگری متأثر است. این وضعیت سبب شده است مطالعه روان‌شناختی فرد تروریست دچار پیچیدگی‌هایی باشد؛ زیرا به باور محققان، شناسایی توازن برقرار میان این دو نوع خشونت به سادگی ممکن نیست. نکته آنجاست که توضیح روان‌شناختی رفتارهای تروریستی فرد زمانی میسر می‌شود که درکی از چند و چون پرخاشگری منجر به رفتارهای قهرآمیز وی به دست آوریم. در نهایت می‌توان ادعا کرد که معمولاً پرخاشگری ابزاری بین برنامه‌ریزان عملیات تروریستی جدی‌تر از مجریان آن است؛ چنان‌که پرخاشگری هیجانی بین مجریان معمولاً جدی‌تر از برنامه‌ریزان اعمال تروریستی است (Bongar... [et al.], 2007: 22). به هر حال مطالعه روان‌شناسی اجتماعی رفتارهای تروریستی از منظر فرد تروریست عمدتاً با تمرکز بر پرخاشگری ابزاری موفقیت‌آمیز واقع می‌شود؛ چنان‌که مطالعه روان‌شناسی بالینی تروریست‌ها معمولاً با تمرکز بر پرخاشگری هیجانی انجام می‌گیرد. آنچه در این نوشتار انجام می‌دهیم از سنخ مطالعه نخست است.

ویژگی مشترک افرادی که با محاسبه و کنترل مکانیزم روانی پرخاشگری برای اهداف سیاسی (پرخاشگری ابزاری) به تروریسم روی می‌آورند «علاقه به ایجاد تغییر» است. در واقع علاقه به ایجاد تغییر به مثابه عامل عمومی و عنصر معمولاً موجود در رفتارهای تروریستی محاسبه‌پذیر بروز و ظهور می‌یابد. علاقه و میل به ایجاد تغییر خود ممکن است از نظام‌های انگیزشی متنوعی سرچشمه گرفته باشد. شناسایی این نظام‌های انگیزشی از اصلی‌ترین دغدغه‌ها و بحث‌انگیزترین حوزه‌های مطالعه روان‌شناسی اجتماعی تروریسم است. در زیر به مهم‌ترین عوامل انگیزشی مؤثر در ایجاد تروریسم از این منظر می‌پردازیم:

۱. بحران‌های هویتی و مسئله هویت‌آفرینی: بسیاری از رفتارهای تروریستی ناشی از



پرخاشگری ابزاری پاسخی به «بحران‌های هویت جمعی»^۱ هستند. البته به این معنا نیست که همه یا بخش مهمی از این بحران‌ها به تروریسم ختم شوند؛ بلکه در مواقع و موارد متعددی، این بحران‌ها در قالب واکنش‌های ویژه روانی غیرخشونت‌آمیز یا کمتر خشونت‌آمیز، مثل «کیش شخصیت اجتماعی» بروز و ظهور می‌یابند. در عین حال گاه بحران‌های هویتی به مثابه مبنایی برای «رفتارهای خشونت‌آمیز»^۲ عمل می‌کنند. از جمله این رفتارهای خشونت‌آمیز می‌توان به «رفتارهای ضد اجتماعی»^۳ اشاره کرد. تروریسم یکی از مصادیق مهم این رسته از رفتارهاست. بحران‌های هویتی جمعی خود از عوامل مختلفی سرچشمه می‌گیرند. در این میان انکار کلی یا جزئی یک گروه اجتماعی، که حایز یک موقعیت هویتی مشترک است، از اصلی‌ترین زمینه‌های شکل‌گیری پرخاشگری منجر به تولید این بحران‌هاست.

پرخاشگری ابزاری ناشی از بحران هویتی زمانی شکل می‌گیرد که فرد تروریست خود را نماینده یک هویت جمعی انکار، سرکوب یا محدود شده شناسایی کند. در چنین شرایطی فرد تروریست، به مثابه عضوی از گروه دچار بحران هویت شده، در پاسخگویی به پرسش روان‌شناختی «من کیستم؟»، پاسخی این‌گونه عرضه می‌دارد: «من فردی هستم که برای حقوق از دست‌رفته نزدیکان/ صاحبان هویت مشابه خود مبارزه می‌کنم». از منظر روان‌شناسی، چنین پاسخگویی‌هایی به بحران هویت، گاه تا آنجا کارآمد است که وجود آن برای تداوم یک جنبش تروریستی، به رغم ناتوانی آن رفتار در دستیابی به اهداف اعلامی‌اش، کافی است؛ به بیان دیگر، رضایت روانی ناشی از دیده شدن و حس ارضای درونی برآمده از پاسخگویی فعالانه به پرسش هویتی در بسیاری مواقع به آن اندازه کارآمد است که نه تنها شکل‌گیری روندهای تروریستی، بلکه تداوم آن را نیز به رغم ناامیدی به نتیجه‌بخشی اقداماتی از این دست در جهان بیرون، سبب می‌شود.

در واقع رفتارهایی تروریستی از این دست حتی اگر به نتایج دلخواه و اهداف اعلامی خود دست نیابند، جاذبه‌های روان‌شناختی زیادی برای ایجادکننده خویش دارند. «جلب توجه دیگران به هویت انکار شده»، «بازسازی مجدد هویت خویش» و «ارائه تعریفی دوباره از خویشتن به مثابه فرد مؤثر و مهم در گروه» از نمونه‌های آن است.

- 1 . Identity Crisis
- 2 . Cult of Social Personality
- 3 . Violent Behaviors
- 4 . Anti-social Behavior

۲. رفع ظلم: اگر از منظر یک چالشگر وضع موجود، که دست به اسلحه برده است، به علل روی آوری وی به تروریسم نگاه کنیم، پایداری در مقابل ظلم و ستم، به احتمال زیاد، میان اولین پاسخ‌هایی که وی برای توجیه رفتار خود عرضه می‌دارد، قرار خواهد گرفت. اهمیت این مسئله تا آنجاست که برخی تروریسم را واکنشی به کنش‌های ظالمانه، توهمی یا واقعی تعریف کرده‌اند. به اعتقاد این افراد، راه مبارزه با تروریسم رفع عامل شکل‌گیری آن یعنی «ظلم» یا «توهم وجود ظلم» است. در تشریح چنین درکی از تروریسم، باید یادآور شد که به اعتقاد روان‌شناسان، افرادی که مستمر در معرض ظلم (یا توهم در معرض ظلم بودن) واقع می‌شوند، دچار سرخوردگی‌های فردی و جمعی هستند. چنین افرادی، به دلیل تجربه پیوسته و تداوم‌یافته مورد ستم واقع شدن، پتانسیل بالایی برای مبارزه‌جویی و پرخاشگری دارند. این پتانسیل ممکن است به انتقام‌گیری کور از غیرنظامیان و انجام عملیات خرابکارانه دهشت‌انگیز علیه مردم بی‌گناه نیز بینجامد. می‌توان به وضوح این خصلت‌ها را در بسیاری از اعمال تروریستی مشاهده کرد. در چنین عملیاتی معمولاً فرد سرخورده و به لحاظ روان‌شناختی دچار حس انتقام می‌شود و قادر است احتمالاً در بالاترین سطح ممکن و مورد مطالبه جان آزرده‌اش، از جامعه و اهداف معمولاً تصادفی (عمل خشونت‌آمیز فارغ از تمایز علیه شهروندان^۱ مثل عابرنی که در حال گذر از منطقه یا محل حمله تروریستی هستند) انتقام بگیرد. این قابلیت انتقام‌گیری گسترده از انگزیش‌های روان‌شناختی حاکم بر رویکردهای تروریستی است که در قبال یک ظلم واقعی یا توهمی به کار می‌افتد و فرد تروریست را به انجام اعمال تروریستی قانع و علاقه‌مند می‌کند. پرواضح است که در چنین مواقعی ما با پرخاشگری هیجانی مواجه هستیم؛ البته در بیشتر مواقع، پرخاشگری ابزاری نقش اصلی را در رویکرد به تروریسم برای کسانی که خود را در موقعیت مظلوم می‌بینند، ایفا می‌کند. برنامه‌ریزی برای ایجاد تغییر در مناسبت سیاسی موجود از طریق تولید اِرعاب و وحشت هدف رویکردهایی از این دست است.

۳. جلب توجه: تروریست‌ها معمولاً می‌کوشند تا آنجا که امکان دارد، برای رفتارهای تروریستی، مخاطبان بیشتری بیابند. چنین رویکردی در مسیر ایجاد اِرعاب و ترس بیشتر، که یکی از اهداف هر عملیات تروریستی است، نقشی مهم ایفا می‌کند از چشم‌انداز «تئوری استراتژیک»^۲ تروریسم بهره‌گیری از خشونت برای ایجاد ترس به

1 . Indiscriminate Acts of Violence against Civilians

2 . Strategic-theory Perspective



منظور دستیابی به اهداف سیاسی^۱ تعریف می‌شود (Neumann and Smith, 2008: 12)؛ اما فراتر از نموده‌های اجتماعی و اهداف عمومی سیاسی، به لحاظ فردی نیز تروریست‌ها مایل‌اند توجه دیگران را به خود جلب کنند (Martha, 2007: 15). مؤید این مسئله آنکه بسیاری از حادثه‌سازترین و متعاقب آن، خبرسازترین افراد در جوامع، تروریست‌ها هستند. برای نمونه امروزه با گذشت سال‌های طولانی، هنوز آمریکایی‌ها نام فردی را که متهم به ترور جان اف. کندی است، به خاطر دارند؛ چنان‌که تروریست بمب‌گذار شهر اوکلاه‌ها همچنان فردی شناخته‌شده به حساب می‌آید. مطالعات نشان می‌دهد برخی از بمب‌گذاری‌های بی‌هدف و ماجراجویانه در سال‌های اخیر نیز برای جلب توجه انجام شده است. حتی با مددگیری از اصطلاحات پژوهشگران عرصه ضد تروریسم می‌توان گفت تروریسم، در قلب خود، «درباره ارتباطات» است (Smith, 2008: 13). نحوه ارسال پیغام، از منظر مطالعه‌ای روان‌شناختی، اهمیتی گسترده دارد؛ برای نمونه زمانی که عملیات انتحاری را یک زن انجام می‌دهد، پیام به مراتب قوی‌تری به مخاطبان ارائه می‌شود. چنین پیامی سبب درگیری عمیق‌تر مخاطبان رفتار تروریستی با «پیغام سیاسی»^۲ تروریست‌ها می‌شود (Centre of Excellence Defence Against Terrorism, 2007: 63 [ed.]).

۴. خودکشی: افرادی که دست به خودکشی می‌زنند نه تنها از خود بلکه از دیگران فرار می‌کنند. از منظری روان‌شناختی، بسیاری از این فرد هم با خود هم با جامعه مشکل دارند و راه کنار آمدن با خویشتن و جامعه را نیافته‌اند. در چنین وضعیتی، انتخاب گزینه‌ای تروریستی برای پایان دادن به زندگی فرد ناامید از ادامه زندگی که مرگ ناشی از انتقام‌گیری کور از عده‌ای دیگر را در کنار وی سبب خواهد شد، به او کمک می‌کند برای خودکشی خویش هدفی فراتر از نابودی محض تعریف کند. تروریست‌هایی از این دست نه تنها هدفی سلبی (دست شستن از زندگی خود) خواهند داشت، بلکه هدفی ایجابی نیز در توجیه رویکرد خویش به دست می‌آورند. این هدف ایجابی به چالش کشیدن جامعه‌ای است که فرد سرخورده را از زندگی ناامید کرده است. بسیاری از حملات کور مسلحانه به مدارس در آمریکای شمالی و خودکشی هم‌زمان فرد تروریست، که به قتل گروهی از کودکان بیگانه می‌انجامد، حاصل چنین رویکردی شناخته شده است. چنین تروریسمی ناشی از پرخاشگری

1 . Political Ends

2 . Political Message

هیجانی دانسته می‌شود. گاه خودکشی در قالب عملیات انتحاری با اهداف سیاسی انجام می‌گیرد. از جمله این موارد می‌توان به حملات انتحاری گروه‌های تکفیری اشاره کرد. در چنین مواقعی حضور پررنگ پرخاشگری هیجانی را در فرد تروریست مشاهده می‌کنیم؛ ولی در نهایت باید اذعان کرد چنین رویکردی نمی‌تواند فارغ از نوعی محاسبه‌گری سیاسی انجام گیرد. در واقع عملیات انتحاری تروریستی بیانگر ترکیبی پیچیده از پرخاشگری هیجانی و ابزاری است. پرده‌گشایی روان‌شناختی از ابعاد و چند و چون تصمیم‌گیری و اقدام در چنین عملیاتی از دشوارترین موقعیت‌ها برای روان‌شناسی اجتماعی تروریسم است.

مطالعه روان‌شناسانه گروه تروریستی

در سطح نخست از روان‌شناسی اجتماعی تروریسم بر موقعیت فرد تروریست متمرکز شدیم. در این بخش در توضیح فراگشت اجتماعی شدن تروریسم، یک گام به جلو می‌نهیم و تروریسم را در ارتباط با گروه تروریستی، به مثابه نخستین حلقه اجتماعی پیرامونی این پدیده، از منظری روان‌شناختی دنبال می‌کنیم. برای انجام این مهم لازم است پیش از هر چیز، به ماهیت «تخصیص قدرت» در گروه‌های تروریستی اشاره کنیم. برای فهم ماهیت تخصیص قدرت در گروه‌های تروریستی، اولین گام، مراجعه به تقسیم‌بندی‌هایی است که از آنها شده است. برخی محققان مطالعات امنیت، گروه‌های تروریستی را بر اساس گرایش‌های سیاسی مرکزیشان طبقه‌بندی کرده‌اند. این نوع طبقه‌بندی بدان علت اهمیت دارد که بیانگر خط‌مشی مطلوب در مبارزه با این گروه‌ها برای احیای امنیت است. بر اساس چنین رویکردی، برای نمونه، از اتا^۱ و ببرهای تامیل^۲ به دلیل رویکرد سیاسی‌شان به مسئله قومیت ذیل «گروه‌های قومیت - ملی‌گرا»،^۳ از گروه مائوئیستی پروئی سندرو لیمینوسو^۴ به دلیل رویکرد ایدئولوژیک آن ذیل «گروه‌های ایدئولوژیک»،^۵ از داعش و القاعده به دلیل رویکرد ویژه سیاسی- دینی آن ذیل «گروه‌های سیاسی - دینی»^۶ و از گروهی مانند جبهه

1 . ETA

2 . Tamil Tigers

3 . Ethno-nationalist Groups

4 . Peruvian Maoist Group of Sendero Luminoso

5 . Ideological Groups

6 . Religio-political Groups



آزادی حیوانات،^۱ به دلیل محوریت موضوعی خاص در آن ذیل طبقه‌بندی «گروه‌های تک‌موضوع»^۲ یاد شده است (Mauer and Dunn Caveltly [ed.], 2009: 131).

در طبقه‌بندی دیگر، که رویکرد به آن شناخته‌شده‌تر و کاربرد آن نیز فراگیرتر است، برخی محققان تروریسم‌پژوهی گروه‌های تروریستی را در عطف توجه به ساختار، دامنه نفوذ و نحوه اقدام‌شان، به دو دسته «گروه‌های بزرگ تروریستی» و «گروه‌های کوچک تروریستی» تقسیم کرده‌اند.

به رغم جذابیت علمی طبقه‌بندی نخست، در این فراز از نوشتار به طبقه‌بندی دوم می‌پردازیم؛ زیرا این دسته‌بندی، برخلاف دسته‌بندی نخست، درک منظم‌تری از نحوه عمل گروه‌های تروریستی عرضه می‌دارد و به جای تمرکز بر دلایل یا بهانه‌های گروه‌های تروریستی در رویکرد به این پدیده، به نحوه عمل و منطق رخداد فعالیت‌های تروریستی توجه دارد. مباحث بعدی این نکته را روشن خواهد کرد.

در زیر می‌کوشیم بر اساس طبقه‌بندی گروه‌های تروریستی به بزرگ و کوچک، کارویژه‌های هر یک را از منظر روان‌شناسی اجتماعی توضیح دهیم:

اول، گروه‌های بزرگ: برخی تحلیل‌گرایان مطالعات ضد تروریسم از اصطلاح «برتروریسم»^۳ برای توصیف این نوع تروریسم بهره می‌گیرند (Prezelj [ed.], 2008: 35). گروه‌های بزرگ خشونت‌گرا، مخفی و مخالف وضع موجود ساختاری پیچیده دارند. «روابط قدرت سلسله‌مراتبی»، «تصمیم‌گیری خیمه‌ای» و «ساختار خوشه‌ای و غیرهسته‌ای» از اصلی‌ترین خصلت‌های سازمان‌های زیرزمینی و تروریستی بزرگ است.

شکل‌گیری این گروه‌ها در عصر مدرن اتفاق افتاده است. در واقع انقلاب اطلاعات در عصر ما، قدرت بالقوه تروریسم را برای گسترش ارتباطات خویش به جد ارتقا داده و به تولید رابطه‌ای نمادین و تأثیرگذار بر مخاطب، میان رسانه‌های جمعی و تروریسم انجامیده است. در چنین سازمان‌هایی فرد، در بیشتر مواقع، از مکانیزم‌های فرابخشی حاکم بر جایگاه خود مطلع نیست و میزان شناخت او از سایر افراد درگیر در سازمان محدود به اتصالات بالایی و پایینی وی به گروه تروریستی است. برخی گزارش‌ها، داعش را یکی از پیشرفته‌ترین گروه‌های تروریستی بزرگ به لحاظ برخورداری از تکنولوژی‌هایی از این دست در تاریخ تروریسم دانسته‌اند. همچنین برخی تحقیقات نشان می‌دهد که علاقه‌مندان به نگرش‌های داعش از

1 . Animal Liberation Front

2 . Single-issue Groups

3 . Mega Terrorism

طریق اینترنت آموزش داده می‌شوند و توسط این گروه برای اعمال تروریستی استخدام می‌شوند (Rasheed, 2015: 117).

همچنین پس از بازسازمان‌یابی القاعده در پی حملات آمریکا به افغانستان، با تحولی ویژه در ماهیت این گروه، به مثابه یکی از شناخته‌شده‌ترین گروه تروریستی بزرگ و بین‌المللی، مواجه شده‌ایم. این ویژگی، تکثیر گروه بزرگ برخوردار از ساختار هرمی به مجموعه‌ای گسترده از گروه‌های کوچک ذیل هسته مرکزی و کوچک‌هویت‌بخش و احیاناً تصمیم‌گیر در موضوعات حیاتی است؛ به زبان دیگر امروزه با گروه‌های متعددی مواجه هستیم که ذیل اقتدار ساختار متمرکز کوچک و به شدت مخفی مرکزی عمل می‌کنند و به صورت دانه‌های خوشه اصلی القاعده در نقاط مختلف جهان فعال شده‌اند. بنابراین با از میان رفتن یک گروه، القاعده از بین نمی‌رود؛ هر چند موفقیت آن به حساب القاعده گذاشته می‌شود. از جمله این گروه‌ها می‌توان به الشباب در سومالی، بوکوحرام در نیجریه، بقایای طالبان در پاکستان و افغانستان، جبهه النصر در سوریه و شاخه‌های القاعده در یمن، عربستان سعودی و مصر اشاره کرد. برخی از این گروه‌ها حتی دیگر اقتدار القاعده را به رسمیت نمی‌شناسند و خود به مثابه گروهی مستقل و متمایز عمل می‌کنند. به صورت مشخص شکل‌گیری داعش به مثابه گروهی مستقل از القاعده این واقعیت را به خوبی و به وضوح نشان می‌دهد. این گروه ابتدا شعبه عراق القاعده و با عناوین دیگر، فعالیت خود را آغاز کرده بود (York, 2015: 3). به باور کارشناسان، اکنون تهدید ناشی از داعش به مراتب وسیع‌تر و بزرگ‌تر از تهدید القاعده است. این گروه توسط سایر گروه‌های وابسته به القاعده طرد شده است (Lovelace, 2015: 154).

از منظر روان‌شناسی اجتماعی، مطالعه هویت شبکه‌ای^۱ ناشی از پیوستگی گروه‌های کوچک با شاخه اصلی القاعده نشان می‌دهد که وابستگی به مرکز در گروه‌هایی از این دست، بیش از آنکه عاملی لجستیک و عملیاتی باشد، بیانگر منطقی هویتی است؛ زیرا عضویت در سازمان اصلی برای آنها، به مثابه یک گروه تروریستی مخالف وضع موجود، نه تنها اقتداری ویژه را برای رقابت با سایر گروه‌های موجود منطقه‌ای ایجاد می‌کند؛ بلکه به تقویت جدی روحیه اعضا مدد می‌رساند و سبب می‌شود که آنان خود را بخشی از فرایندی بزرگ و موقعیت تأثیرگذار بین‌المللی شناسایی کنند. این وضعیت توانایی‌های مدیران این گروه تروریستی را در ایجاد



فرایندهای جدی‌تر جامعه‌پذیری در گروه تقویت می‌کند و به ارتقای قابلیت‌های «مشروعیت‌بخش» برای اعمال وحشتناک تروریستی درون گروه منجر می‌شود. شرایطی از این دست از ماهیت تروریست بین‌الملل در عصر حاضر ناشی می‌شود. تروریسم، آن‌گونه که محققان توضیح داده‌اند، با جست‌وجوی مشروعیت ارتباطی تام و تمام دارد (Cotran and Lau [ed.], 2003: 26). ارتباط با شاخه اصلی می‌تواند مشروعیت گروه‌های کوچک‌تر سازمان‌های بزرگ تروریستی را تأمین کند. در واقع مشروعیت در انجام ترور، آن‌گونه که تروریست‌ها پی‌جوی آن هستند، از قبل چنین رویکردی به دست می‌آید. طبعاً وجود خصایصی از این دست در این گروه‌ها وضعیت انقیاد و پذیرش بی‌چون و چرای روان‌شناختی را برای اعضا سبب می‌شود و کنترل ویژه فرماندهان را بر فرایند تبدیل پرخاشگری هیجانی به ابزاری طی برنامه‌ریزی‌های تروریستی نتیجه می‌بخشد.

از جمله تلاش‌ها در راه مبارزه با این نوع تروریسم رویکرد به اصل جهان‌شمولی صلاحیت کیفری است که به دولت‌های عامل در مبارزه با تروریسم اجازه می‌دهد علیه ناقضان قواعد بین‌المللی اقدام کنند (طیبی و شکرپیگی، ۱۳۹۰: ۱۶۴). به این مبحث در فراز نهایی این نوشتار خواهیم پرداخت.

دوم، گروه‌های کوچک تروریستی: برخلاف سازمان‌های بزرگ و پیچیده، در گروه‌های کوچک و محدود تروریستی آگاهی اعضا از یکدیگر و از کل جریان تروریستی جدی‌تر و از نزدیک است. چنین گروه‌هایی معمولاً مستقل عمل می‌کنند. ساختار تصمیم‌گیری در این گروه‌ها نیز عمدتاً همدلانه و حاصل تشریک مساعی میان اعضای بالایی و میانی ساختار سلسله‌مراتبی آنهاست. اهداف چنین گروه‌هایی، در مقایسه با گروه‌های بزرگ بین‌المللی، در بیشتر مواقع، کوچک‌تر و دست‌یافتنی‌تر است. در عین حال ذیل این رسته، گاه با تروریست‌های ایده‌آلیستی روبه‌رو می‌شویم که به رغم قرارگیری در گروه‌های کوچک مستقل، اهدافی بین‌المللی و بلندپروازانه دارند. تروریست‌های آنارشیزست به ویژه مستعد تشکیل چنین گروه‌هایی هستند. با این حال معمولاً گروه‌های کوچک، اهدافی کوچک و دست‌یافتنی، مانند استقلال یک منطقه جغرافیایی دارند و خواهان ایجاد تغییرات عمده، همچون تحول در روابط و پروتکل‌های کلان بین‌المللی نیستند. آنها در بیشتر مواقع، معضلی مشخص و مسئله‌ای معین را دنبال می‌کنند.

روان‌شناسی اجتماعی گروه‌های تروریستی به ما می‌گوید که در گروه‌های کوچک،



برخلاف گروه‌های بزرگ، همگرایی دوستانه بیشتری به چشم می‌آید. در واقع کادر رهبری و میانی تشکیل‌دهنده این گروه‌ها معمولاً تصمیم‌ها را کنار یکدیگر و ذیل توافق جمعی می‌گیرند؛ با این حال عامل عمده تحرک‌بخش میان اعضای هر دو گروه از این سازمان‌ها تقریباً به صورت مشترکی قابل توضیح است. این عامل نه تنها عضویت بلکه انگیزه تداوم همکاری و دلیل اطاعت‌پذیری را توضیح می‌دهد. این عامل مشترک «ایدئولوژی مبارزه» نام دارد. ایدئولوژی مبارزه به پرخاشگری روانی در افراد شکل و به آن سمت و سو می‌دهد. ایدئولوژی مبارزه، پرخاشگری هیجانی را مهار می‌کند و به آن منطقی‌ابزاری و کاربردی می‌بخشد. اقدامات خشونت‌بار تروریستی مشروعیت خویش را از ایدئولوژی‌هایی می‌گیرند که مبارزه را امری اجتناب‌ناپذیر و بازگشت‌ناپذیر معرفی می‌کنند. این ایدئولوژی‌ها جاده آرمان‌شهر خود را تنها از بستر مبارزه‌ای خونبار، دست‌یافتنی معرفی می‌کنند.

روان‌شناسی اجتماعی گروه‌های تروریستی، بیش از هر چیز، منوط به شناسایی تأثیرات ایدئولوژی‌های سخت‌گیرانه مبارزه‌جوی بر اعضای گروه‌هایی از این دست است؛ زیرا مطالعه چند و چون حالات روان‌شناختی تروریست‌ها، تا حدی زیادی، تابعی از شناسایی ابعاد مختلف ایدئولوژی‌های مبارزه در مناسبات درون‌گروهی است. با لحاظ این واقعیت، به دو ویژگی مهم ایدئولوژی‌های مبارزه بر اعضای گروه‌های مبارزه، از منظر روان‌شناسی اجتماعی، می‌پردازیم که «تولید نظام اولویت متفاوت با افراد عادی» و ایجاد وضعیت «دوگانگی شخصیت» در میان تروریست‌هاست. هر دو ویژگی حاصل تأثیرپذیری فرد از ایدئولوژی مبارزه در درون گروه است و به یک معنا، ضامن تداوم اقتدار گروه بر وی است. در زیر به این دو ویژگی می‌پردازیم:

۱. تولید نظام ویژه اولویت: از مهم‌ترین خصلت‌های روان‌شناختی ناشی از تن دادن به ایدئولوژی‌های مبارزه، ایجاد انسان‌هایی با اولویت‌های ویژه و متفاوت، در قیاس با سایر اعضای جامعه است. چنین انسان‌هایی به سهولت بیشتری حاضر به فداکاری هستند و از اعتماد به نفس بیشتری در راه انجام مبارزات خود برخوردارند. چنین افرادی معمولاً پتانسیل بالایی برای انجام عملیات خرابکارانه منجر به بذل جان خویش در راه هدف اعلامی گروه دارند. گاه انجام عملیات تروریستی با استراتژی‌های انتحاری همراه نیست؛ با این حال تن دادن به چنین اقداماتی، به صورت مشخص، با نوعی آمادگی برای بذل جان در راه هدف همراه است. در واقع تروریست‌ها، با توجه به سطح معمولاً برگشت‌ناپذیری از خشونت که در قبال نظام برخوردار از قدرت



مشروع و نهایی در جامعه بر می‌گزینند، لازم است آمادگی روحی کافی برای مواجهه با مرگ داشته باشند. نظام اولویت ویژه ناشی از ایدئولوژی‌های مبارزه معمولاً فرد را قادر به تأمین این سطح از آمادگی برای بذل جان می‌کند. تمرکز ایدئولوژی‌های مبارزه بر هدف نهایی، به مثابه نوک قله هرم نظام اولویت گروه، دست شستن از زندگی (در عملیات انتحاری) یا بازی با زندگی (در سایر اعمال معمولاً همیشه پرخطر تروریستی) را معنادار می‌کند و آن را برای ایشان باورپذیر می‌کند. از دلایل رویکرد گروه‌های تروریستی به تروریسم انتحاری، دقت این نوع تروریسم در هدف‌گیری است. در واقع یک عملیات تروریستی انتحاری، که در پناه چتر ایدئولوژیک گروه تروریستی توجیه می‌شود و تروریست را به انجام چنین عملی قانع می‌سازد، پتانسیل زیادی برای از میان برداشتن فیزیکی «اهداف مستقیم» دارد؛ در حالی که بسیاری از ارتش‌های کلاسیک و برخوردار از پیشرفته‌ترین قابلیت‌های نظامی، از انجام آن بعضاً ناتوان هستند (Pedahzur, 2006: xvi). از منظر روان‌شناسی اجتماعی، این باور به از میان برداشتن اهداف مستقیم، جایگزین باور به «اهداف زندگی» برای آنها می‌شود و به این ترتیب، بخشی از خصلت‌های اصلی اعضای گروه‌های مبارزه‌جو می‌گردد. این باور گاه تا آنجا اوج می‌گیرد که اعضای چنین گروه‌هایی تنها و تنها راه نجات خود را در رفتارهای خشونت بار می‌یابند. بدین علت آنها جامعه را نیز به شدت مدیون خویش می‌دانند و رویکردی متوقعانه از عموم دارند که در تولید توجیهی روان‌شناسانه برای قربانی کردن اهداف ناخواسته و غیرانتخابی در جریان اقدام تروریستی (همچون به خاک و خون کشیده شدن تعدادی از کودکان رهگذر) مؤثر واقع می‌شود. در چنین شرایطی تروریست‌های برنامه‌ریز و مدیر می‌کوشند پرخاشگری هیجانی اعضای عملیاتی خود را دستمایه تأمین اهداف استراتژیک و ناشی از پرخاشگری ابزاری درون گروه کنند.

۲. ایجاد دوگانگی شخصیت: رسوخ ایدئولوژی‌های سخت‌گیرانه مبارزه گروه در جان اعضا، در برخی موارد، از آنها شخصیتی دوگانه می‌سازد: انسان‌هایی به ظاهر معمولی که آمادگی به خاک و خون کشیدن افراد بیگانه را به صورت تصادفی طی عملیاتی تروریستی دارند. علت آن است که ایدئولوژی مبارزه گروه، اهداف مبارزه را برای اعضا، چنان مهم و حیاتی معرفی می‌کند که اهمیت ارزش‌های دیگر در مقابل آن ناچیز می‌نماید. برخی از این تروریست‌ها، تحت تأثیر ایدئولوژی‌هایی از این دست، حتی وضعیت ایده‌آل خود را نه در پایان مناقشات و دستیابی به اهداف



اعلامی گروه که در تداوم مناقشات و باز ماندن راه مبارزه می‌دانند. وجود چنین وضعیتی در برخی اعضای طالبان توسط بسیاری از افراد گزارش شده است. از منظر دانش روان‌شناسی، در این مواقع با نوع خفیفی از «اختلال دوگانگی شخصیتی» (DID)^۱ مواجه هستیم که لزوماً به مرحله آشفتگی و برهم‌خوردن هویتی^۲ نینجامیده است؛ هرچند در برخی رفتارهای تروریستی غیرگروهی و فردی با حالت تشدید یافته این وضعیت مواجه هستیم. در واقع در چنین وضعیت‌هایی بسیار محتمل است که با افراد مبتلا به مراحل حاد دوگانگی شخصیتی مواجه باشیم. بسیاری از این گروه‌های تروریست پس از انجام عمل جنون‌آمیز خود، با توجه به بازگشت به شخصیت قبلی خویش، اقدام به خودکشی در صحنه جنایت می‌کنند.

مطالعه روان‌شناسانه جامعه حامی یا علاقه‌مند تروریست

در دو بخش پیشین به دو حلقه نخست فرایند اجتماعی شدن پیرامون تروریسم پرداختیم و تروریسم را در موقعیت فردی و گروه تروریستی‌پرورنده آن بررسی کردیم. در این بخش، در گامی به جلو، به جوامع حامی واقعی یا توهمی روندهای تروریستی می‌پردازیم. منظور از توهمی بودن جوامع حامی تروریسم، در بیشتر مواقع، وجود چنین توهمی در میان فرد یا گروه تروریست است. به هر حال چنین جوامعی اعم از آنکه واقعاً حامی تروریست‌ها باشند یا تروریست‌ها چنین توهمی داشته باشند، عمدتاً خصلتی قومیتی دارند؛ زیرا به نظر نمی‌رسد رفتارهای تروریستی در چارچوبی غیر از مسئله هویت و قومیت قادر به تهییج افکار عمومی در سطح یک گروه وسیع از مردم، همچون اعضای یک جامعه باشد. به چنین گروه‌هایی در مطالعات ضد تروریسم «تروریسم قومیتی»^۳ می‌گویند. برای توضیح ریشه‌های این مسئله باید به روند تاریخی دولت - ملت‌سازی در عصر جدید، به ویژه قرن بیستم، بپردازیم (Schmid [ed.], 2011: 234)؛ زیرا شکل‌گیری واحدهای ملی - قومیتی مرکز و حاشیه‌ای شدن برخی دیگر مهم‌ترین زمینه شکل‌دهنده به مناسباتی از این دست بوده است. روند دولت - ملت‌سازی به بسیاری از جوامع کمک کرد هویت تاریخی خویش را در فرایندی خودآگاهانه و از روی انتخاب سامان دهند. کشورهای برخوردار از سابقه تاریخی معمولاً در این مسیر موفق ظاهر شدند؛ از جمله این کشورها

1 . Dissociative Identity Disorder

2 . Identity Disturbance

3 . Ethnic Terrorism



می‌توان به ایران اشاره کرد. این موفقیت بیش از آنکه حاصل سیاست‌گذاری‌های اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم سیاست‌گذاران ایرانی باشد، از سرشت همگن اقوام و تاریخ مشترک قومیت‌هایی که در این سرزمین برای قرن‌ها با یکدیگر، تحت نام ریشه‌دار سرزمین ایران، زندگی کرده‌اند و به صورت تاریخی واحد فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مشخصی به نام ایران را شکل داده‌اند، ناشی می‌شود. با این حال، برخلاف ایران، چنین فرایندی در بسیاری از کشورهای تازه متولد و فارغ از گذشته مشترک، نتیجه‌بخش نبود و خود عامل تولید زنجیره‌ای از بحران‌های سیاسی و اجتماعی شد که گاه در قالب رفتارهای تروریستی هویتی بروز و ظهور یافت. بسیاری از این کشورهای نوظهور یا تجدید ساختاریافته در عصر جدید طی فرایند دولت-ملت‌سازی به گذشته‌سازی برای خویش پرداختند و افتخاراتی جدید برای خود برشمردند. در برخی مواقع، در مسیر انجام این مهم، آنچه در عمل اتفاق افتاد، نه تنها احیای هویت‌های مجموعه‌ای از قومیت‌ها در قالب مدرن دولت‌های ملی و مردمی با تاریخی مشترک و سراسر افتخار نبود، بلکه انکار هویت‌های برخی اجزای تشکیل‌دهنده کشور تازه‌تأسیس بود. برای نمونه از انکار هویت خمرها در تشکیل کامبوج و انکار هویت بربرها در تشکیل الجزایر می‌توان یاد کرد. این فرایند بسیاری از اقوام یا جمعیت‌های متفاوت با هسته مرکزی شکل‌دهنده به دولت-ملت‌ها را به سمت انجام فعالیت‌هایی متمایل کرد که تروریسم نامیده می‌شود.

تمسک برخی اعضای گروه‌های جمعیتی قومی به تروریسم حاصل نوعی استیصال بین آنها در مرحله دولت-ملت‌سازی مدرن است. این گروه از تروریست‌ها سودای تشکیل «سازمان همدرد»^۱ را در سر دارند (Steven and Gunaratna, 2004: 86). واقعیت این است که تروریسم پدیده‌ای مدرن نیست و رفتارهای تروریستی را در طول تاریخ می‌توان یافت (Combs and Slann, 2007: xi). این پدیده به صورت مشخص در قرن ۱۸، با انقلاب فرانسه و در قرن ۱۹ با ظهور آنارشیست‌ها به مثابه راهبردی سیاسی اهمیتی جدی یافت (سعید توکلی، ۱۳۹۱: ۷۸). با این حال چنان‌که آمد، شکل‌گیری جریان‌های گسترده تروریسم از ویژگی‌های عصر جدید است و این پدیده، مشخصاً و بیش از هر چیز، متأثر از روند دولت-ملت‌سازی مدرن قرار دارد. مطالعات نشان می‌دهد تروریسم مشخصاً از آغاز ربع آخر قرن بیستم به شدت فراگیر شده (مسعودیان، ۱۳۹۱: ۱۵۸) و ویژگی‌های بین‌المللی به



خود گرفته است (برای مطالعه ویژگی‌های تروریسم رک: بهاری، ۱۳۸۸: ۱-۲۰)؛ از این رو، تروریسم نیست که پدیده‌ای مدرن شناخته می‌شود، بلکه نقش تازه تروریسم در امنیت بین‌الملل و جهان معاصر، جدید و ناشی از مناسبات عصر حاضر است (D'Anieri, 2010: 225). این مسئله عمدتاً از آنجا ناشی می‌شود که حقوق بین‌الملل در بیشتر مواقع خصلتی حامی وضع موجود و حاکی از شرایط قدرت دارد. کافی است یک قوم مسلط، ذیل شرایطی که در بالا آمد، در نیمه اول قرن بیستم یا حتی پس از جنگ جهانی دوم اقتدار خود را بر اقوام دیگر تثبیت کرده باشد و سپس از سوی کشورهای جهان به رسمیت شناخته شده باشد تا رفتارهای دولت-ملت‌سازانه آن، به رغم سازواری نداشتن با تاریخ و هویت سایر اقوام تحت حاکمیت آن، به خوبی توسط حقوق بین‌الملل درک و در بیشتر مواقع تأیید شود. هرچند استفاده از روش‌های خشونت‌آمیز تنها راهی نیست که پیش روی چنین اقوامی قرار دارد، معمولاً با افزایش فشارها و کاهش احتمال نتیجه‌بخشی سایر راه‌ها، بهره‌گیری از خشونت به یکی از مهم‌ترین گزینه‌ها برای هویت‌هایی از این دست بدل می‌شود. در چنین شرایطی برخی اعضای تندخوتر این اقوام در وضعی قرار می‌گیرند که ترجیح می‌دهند به مکانیزم‌های تروریستی اعمال خشونت‌آمیز قدرت بیاویزند. در واقع تروریسم، برخلاف حقوق بین‌الملل که مدافع وضع موجود است، عمدتاً خواهان ایجاد تغییر در وضع موجود است (Crimmins and Vriese [eds], 2006: 217).

نکته اینجاست که هویت‌های اجتماعی نه تنها هنگام پویایی حس با هم بودن را در انسان‌ها تقویت می‌کند؛ بلکه هنگام انکار نیز احساس همدردی را میان افراد تشکیل‌دهنده خویش بر می‌انگیزد. این احساس از مهم‌ترین زمینه‌های روان‌شناختی تمهید حمایت از فرایندهای خشونت‌باری است که ارباب، ویرانی و ناامنی پیوسته راه، به قیمت زیرپای نهادن حقوق اولیه مردم، دستمایه خویش برای دستیابی به اهداف سیاسی قرار می‌دهد (Yotopoulos-Marangopoulos and Benedek [eds.], 2004: v). مطابق بیشتر تعاریف، این رعب از گونه‌های متعدد و متنوع تروریسم (برای مطالعه این تنوع رک: Reddy, 2002: 74-75) پای ثابت رفتارهای تروریستی است (Wardlaw, 1982: 14). در واقع این نوع تروریسم، به رغم اتخاذ رفتار غیرقانونی و غیرمشروع، پی‌جوی گسترش مشروعیت و تولید حمایت عمومی در جامعه معمولاً کوچک‌تر (در مقایسه با جامعه اصلی و مادر) بالقوه حامی خود است و هدف خود را گسترش «آگاهی عمومی» می‌داند (Kumar and Chandhoke [eds.], 2002: 420).



نکته مهم در مطالعه روان‌شناسی اجتماعی تروریسم آن است که برخی پژوهشگران این عرصه کوشیده‌اند نشان دهند چنان‌که می‌توان این پدیده را ذیل تعریف آن به مثابه «تلاشی برای انتشار ترس»^۱ فهم و مطالعه کرد، می‌توان به پاسخگویی به این معضل از منظر روان‌شناسی اجتماعی اندیشید. ذیل چنین نگاهی، مفهوم «تلاشی برای انتشار امید»^۲ به مثابه کارویژه‌ای مهم در مبارزه روان‌شناسانه با تروریسم در سطح جامعه تلقی می‌شود (Tigar, 2007: 98).

نکته دیگر آنکه هنگامی که از قربانیان تروریسم سخن می‌گوییم، کاربرد این اصطلاح، ما را در صف کسانی قرار می‌دهد که به ابراز همدردی با این افراد می‌پردازند. هرچند در بیشتر مواقع این احساس پذیرفتنی و کاملاً انسانی است، در برخی موارد خود مانعی سر راه شناخت حقیقت و واقعیت رفتارهایی است که تروریستی دانسته شده‌اند. بی‌گمان حمله به انسان‌های غیر نظامی و غیر مسلح رفتاری مطلوب نیست، ولی نباید فراموش کرد که در بسیاری موارد چنین رفتارهایی تنها پس از آن اتفاق می‌افتد که یک دولت مستقر متأثر از مشروعیت نسبتاً ثابتی که حقوق بین‌الملل برای رفتارهایش در نظر گرفته است یا حتی تحت تأثیر هژمونی برخاسته از همکاری و همیاری آن کشور با قدرت‌های برتر جهانی (مانند بحرین در سرکوب اکثریت شیعیان آن کشور) پای غیر نظامیان گروه قومی، دینی یا نژادی مخالف خود را به نبردهایی یک‌طرفه و معمولاً بسیار غیر انسانی می‌گشاید.

یکی از مصادیق جامعه حامی رفتارهای مقاومت‌گرایانه در قبال چنین تهدیدهایی، فلسطین است. این رویکرد به نادرستی توسط برخی منابع، تروریسم معرفی شده است. نکته آنجاست که در چنین مواردی توسل به خشونت، بیش از هر چیز، پاسخی به عامل تهدیدکننده (اشغال سرزمینی، انکار هویتی و...) است که از سوی دولت مستقر (هرچند نامشروع) متوجه جمعیت غیرنظامی شده است. به باور نویسندگان این نوشتار، مطابق آنچه در کتاب مقدمه‌ای بر تروریسم پژوهی طی مطالعه جرم‌شناسانه از تعاریف بین‌المللی تروریسم آمده است، رفتارهای تدافعی مردم فلسطین نه تنها حایز عناصر لازم برای طبقه‌بندی ذیل گروه رفتارهای تروریستی نیست، بلکه مشخصاً بیانگر رویکردی مشروع در حوزه مقاومت ملی علیه اشغال طبقه‌بندی می‌شود (مبلغی، ۱۳۸۹: فصل سوم). این مسئله بدان علت است که

1 . Attempt to Disseminate Fear

2 . Attempt to Disseminate Hope

تروریسم، یا رفتارهای به غلط تروریستی دانسته شده، در مواقع بسیاری ناشی از تفاوت نظام ارزش‌های حاکم بر فهم موقعیت‌های عرصه سیاست خارجی میان دولت مستقر و مخالفان آن است (Nadya Sadat and Scharf [eds.], 2008: 252).

مطالعه روان‌شناسانه جامعه قربانی یا مخالف تروریسم

مطالعه جامعه قربانی تروریسم بیانگر موقعیتی خطیر است: از یک سو وظیفه داریم به مثابه پژوهشگر، احساسات انسانی خود را در مطالعه دخالت ندهیم و تا آنجا که اقتضای مطالعه است، به ماهیت‌شناسی رخداد تروریسم و تعقیب بازتاب‌های آن بپردازیم و از سوی دیگر، نباید از خاطر ببریم که ددخویی و ددمنشی رفتارهای تروریستی بخشی از واقعیت موجود است و محاسبه نکردن آن، حتی در مواقعی، به درک نکردن نظام تولید اربابی که تروریست‌ها در پی آن هستند، می‌انجامد. در واقع در انجام چنین مطالعه‌ای باید با توجه به اقتضات روش‌شناختی حاکم بر چنین مطالعه‌ای، دقت کرد که اصطلاح تروریسم را در کاربردهای پژوهشی آن، تهی از ارزش‌گذاری و صرفاً در سطح یک شناسه لغوی برای توصیف پدیده‌ای عینی به کار گیریم و در عین حال، باید توجه کنیم که صحیح نیست اگر چنین رویکردی به نادیده گرفتن این واقعیت تلخ بینجامد که بسیاری از تروریست‌ها، صرف نظر از دلایلی که دارند، به صورت کور و غیرانتخابی و در قالب استراتژی انتخاب «اهداف تصادفی» و «اهداف فرصت» دستان خود را به خون افراد بی‌گناه بسیاری می‌آلایند. بخشی مهمی از این قربانیان معمولاً حتی سهمی اندک در ایجاد ظلم احتمالی یا توهمی ندارند که تروریست‌ها به دلیل وجود آن می‌جنگند. صحنه‌های فجیعی که از به خاک و خون کشیده شدن کودکان بی‌گناه پس از برخی حملات تروریستی روی صفحه‌های تلویزیونی نقش می‌بندد، بی‌گمان نشانه‌ای روشن از یکی از غیر انسانی‌ترین و دهشت‌انگیزترین بخش‌های رفتارهای تروریستی است. نکته آنجاست که تروریسمی که جامعه‌ای مشخص را هدف می‌گیرد، پس از همه بحث‌ها، منظوری مشخص دارد: تحت تأثیر قرار دادن جدی جامعه با عمل متهورانه خود (Schmid [ed.], 2011: 106). این مسئله نشان می‌دهد که تروریست‌ها در نهایت تأثیری ذهنی را مد نظر دارند. از این پدیده، در ادبیات مطالعه روان‌شناختی تروریسم با عنوان «اثر ذهنی» یاد می‌شود که برخی از مطالعات ضد تروریسم این



پدیده را مشخصاً و به صورت محسوس، در ارتباط با آن شناسایی و تعریف می‌کنند (Coolsaet [ed.], 2008: 8). اثر ذهنی، امواج گسترده‌ای را در جامعه هدف سبب می‌شود که مخاطبان مستقیم، نه تنها قربانیان بلکه بستگان نزدیک و دوستان قربانیان را شامل می‌شود و تا سطوح مختلف شهر، کشور و فرهنگ حمله‌شده تداوم می‌یابد. حاصل این اثر وارد آمدن ضربات روحی در سطوح مختلف و شکل‌گیری رنج مشترک و متعاقب آن همبستگی علیه اعمال تروریستی در لایه‌های مختلف اجتماع است. اثر ذهنی تروریسم در جامعه به جد مورد علاقه تروریست‌هاست. این اثر به مثابه عاملی مهم در طراحی عملیات تروریستی نقش دارد. برخی با توجه به این ویژگی، تروریسم را به مثابه توطئه‌ای تعریف می‌کنند که به لحاظ ماهوی، با مقوله تأثیرگذاری با مخاطب پیوند خورده است: تروریسم شیوه خشونت‌گرایانه‌ای از توطئه است که با عمل خود بر تغییر هدف و رفتار مخاطبانی چندگانه حساب می‌کند (Crenshaw [ed.], 2007: 4). در تعریفی دیگر، به گونه‌ای متفاوت، به اثر ذهنی تروریسم پرداخته شده است: تروریسم روش خشونت سیاسی ویژه‌ای است که با هدف تأثیرگذاری بر گروه بزرگ‌تری از مخاطبان به گروه کوچکی از قربانیان حمله می‌کند (Howard [ed.], 1992: 71).

چنان‌که پیشتر توضیح داده شد، جامعه هدف رفتار تروریستی از جمله قربانیان رفتارهای تروریستی است. سیکل تأثیرپذیری روان‌شناختی جامعه از اقدامات فرد تروریست با تأثیرپذیری فردی قربانیان تروریسم از آثار رخداد آن در فضای جامعه تکمیل می‌شود؛ به بیان دیگر آثار و پیامدهای این وضعیت از سطح جامعه به سطح فرد انتقال می‌یابد. به اعتقاد برخی روان‌شناسان، چنین وضعیتی خود تشدیدکننده رفتارهای تازه تروریستی خواهد بود و به گسترش روحیات افراطی و غیر معمول، مانند حس انتقام‌گیری و حس عدم امنیت همراه با میل به خشونت در افراد قربانی می‌انجامد. مشکل آنجاست که این سیکل، به دلیل ماهیت خود، توانی تصاعدی دارد و با عبور از معبر جامعه، نفرت فردی برآمده از خشونت‌گرایی فرد تروریست را در سطح جامعه تکثیر می‌کند. در نتیجه احساسات انفعالی ناشی از قرار گرفتن در موقعیت قربانی تروریسم ممکن است به دلیل فراگیر بودن، توان گسترده‌ای برای تبدیل شدن به بخشی از فرهنگ گسترده خشونت داشته باشد. در چنین حالتی این احتمال که یک نسل تندخو و مبارزه‌جوی در جوامع قربانی تروریسم شکل گیرد، بسیار محتمل است. شکل‌گیری چنین نسلی به ایجاد ارزش‌های برتری‌جویانه و



غیرمسالمت‌آمیز می‌انجامد و در نهایت به بازتولید رفتارهای خشن و تهدیدکننده امنیت دیگران منجر می‌شود. در عین حال، بسیاری از تحلیلگران میان رفتارهای تدافعی جامعه قربانی و رفتارهای تهاجمی عاملان تروریسم تفاوت قائل می‌شوند و از گونه نخست با عناوینی مانند «مقاومت مشروع»^۱ یاد می‌کنند. برخی دولت‌های بزرگ حاضر به گردن نهادن به مشروعیت مقاومت در برابر اشغالگری نیستند. با اینکه موضع یک کشور بسیار قوی‌تر از موضع دفاعی یک قوم یا جمعیت مورد تهاجم قرار گرفته است، برای خویش حقی قائل‌اند که پذیرش آن به مراتب از پذیرش مقاومت مشروع در برابر اشغالگری سخت‌تر می‌نماید. این کشورها در حالی که برای مردم تحت تأثیر دیگران قرار گرفته حق مقاومت را به رسمیت نمی‌شناسند، برای خویش حق جنگ پیشگیرانه را در مقابل تروریسم و دولی که گمان می‌کنند حامی تروریسم هستند، در نظر می‌گیرند.

طرفداران جنگ پیشگیرانه آن را با مقوله دفاع مشروع مرتبط می‌دانند. توسل به حق دفاع مشروع در مبارزه با تروریسم با تفسیر موسع ماده ۵۱ منشور ملل متحد میسر می‌شود (برای مطالعه تفاسیر ممکن از دفاع مشروع بر اساس ماده ۵۱ منشور رک: صحرائی، ۱۳۸۸: ۱۱۲۵-۱۱۳۳). وی چنین حقی را به حملات تروریست‌ها یا تهدیدهای بالقوه ناشی از دولت‌های مخالف خویش، که مدافع تروریسم معرفی می‌شوند، ارجاع می‌دهد (German, 2007: 189). بی‌گمان چنین رفتاری بیشتر از هر مقاومت مشروعی از طرف غیرنظامیان یا شبه‌نظامیان برخاسته از قومیتی خاص، ماهیتی تهاجمی و تخصصی دارد؛ زیرا مقاومت‌هایی از این دست حتی اگر تروریستی باشند، بسیار کم‌دامنه و محدود و تحت تأثیر واقعیتی انکارناپذیر از جمله رفتارهای مبتنی بر تروریسم دولتی اتفاق می‌افتد. امروزه شکی باقی نمانده است که انجام عملیات گسترده تروریستی به تضعیف اعتماد به نفس و کاهش احساس امنیت در افراد جوامع متفاوت می‌انجامد. هرچند نمونه ۱۱ سپتامبر به دلیل بزرگی حادثه نمونه‌ای فراگیر و احتمالاً تطبیق‌پذیر بر سایر موارد تروریستی به حساب نمی‌آید، از آنجا که پدیده تروریسم را در یکی از موفق‌ترین اشکال خویش به نمایش گذاشت، می‌تواند برخی پیامدهای تروریسم را به صورت بی‌نظیری برملا سازد. گسترش آمار خودکشی، افزایش احساس ناامنی و حتی پیدایش برخی رفتارهای پیشگیرانه مثل ذخیره‌سازی آب و غذای اضطراری از پیامدهای این حادثه در جامعه هدف رفتار تروریستی بود که خود را پس از این حادثه نشان داد.

1 . Legitimate Resistance



گاه حتی دامنه قربانیان تروریسم فراتر از جامعه هدف آن، در سطح یک تمدن یا موقعیت فرهنگی- جهانی مانند فرهنگ و تمدن غرب دانسته شده است. امروزه این گرایش میان برخی تحلیلگران غربی کاملاً طرفدار پیدا کرده است که این حادثه نه تنها آمریکایی‌ها بلکه همه تمدن غرب و تک تک افراد غربی را در جرگه قربانیان خود قرار داد. این افراد نیز با اشاره به آمارهایی که نشان‌دهنده تأثیر ۱۱ سپتامبر بر کاهش احساس امنیت غربیان بوده است، می‌کوشند نگاه خود را مستدل جلوه دهند.

تجزیه تحلیل و نتیجه‌گیری

امنیت و مطالعه روان‌شناختی اجتماعی تروریسم

در فرازهای پیشین به روان‌شناسی اجتماعی تروریسم در سطوح مختلف اجتماعی شدن آن پرداختیم؛ اکنون در فراز پایانی، به مطالعه نسبت برقرار میان روان‌شناسی اجتماعی تروریسم و مطالعات امنیت، با هدف توضیح تأثیرات و تأثراتی که درک روان‌شناختی از این مقوله بر چند و چون فهم امنیت می‌نهد، می‌پردازیم. برای انجام این مهم، پس از طرح مقدماتی در باب تعریف مطالعات امنیت، می‌کوشیم زمینه‌های گسترش یا تهدید امنیت داخلی و بین‌المللی^۱ را با تأکید بر روان‌شناسی اجتماعی تروریسم توضیح دهیم. به این ترتیب مطالب این فراز در سه بخش عرضه خواهد شد: ابتدا تعریف مطالعات امنیت و نسبت آن با روان‌شناسی اجتماعی تروریسم؛ سپس در بخش‌های بعدی، رابطه امنیت داخلی و بین‌المللی با روان‌شناسی اجتماعی تروریسم بحث می‌شود.

۱. مطالعات امنیت و توضیح نسبت آن با روان‌شناسی اجتماعی تروریسم: مطالعات امنیت، در معنای مرکزی خود، به خشونت سازمان‌یافته می‌پردازد و هدف آن، پس از فهم و تحلیل چند و چون رخداد خشونت فردی یا جمعی و حفاظت از جامعه در مقابل این قبیل تهدیدهاست؛ از این رو در تعریفی شناخته‌شده در چارچوب پارادایم واقع‌گرایانه، مطالعات امنیت را «مطالعه تهدید، کاربرد و کنترل نیروی نظامی یا قهرآمیز» دانسته‌اند (Hentz and Bøås [ed.], 2003: 3).

تعریف مذکور نشان می‌دهد که چرا بررسی روان‌شناختی خشونت ناشی از رفتار تروریست‌ها از منظر امنیت حایز اهمیت و ارزش افزوده علمی در مواجهه با تهدید سازمان‌یافته است. این تعریف همچنین گویای آن است که چنین مطالعه‌ای، در

صورت موفقیت، شناخت عمیق تری از سازوکارهای اعمال خشونت اجتماعی به دست می‌دهد و ما را در فهم دلایل روان‌شناختی از میان رفتن توازن امنیتی در اجتماع کمک می‌رساند.

در این نوشتار، تروریسم را در چهار حلقه ارتباط با اجتماع مطالعه کردیم؛ اکنون باید یادآور شویم که هم‌زمان با مطالعه تروریسم در دل هر یک از این حلقه‌ها (گروه تروریست، جمعیت حامی، جامعه قربانی) مطالعه نسبت آن با امنیت نیز پیچیده‌تر می‌شود؛ زیرا میان گسترش دامنه تروریسم در حوزه‌هایی نظیر جلب توجه عمومی و توان یارگیری، از یک سو و ایجاد رعب و تولید ترس و وحشت از سوی دیگر، ارتباطی تنگاتنگ برقرار است که با شناسایی ابعاد و زوایای آن می‌توان درک دقیق تری از فرایند تولید تهدیدهای امنیتی در جامعه به دست آورد و به رفع عوامل موجب آن و سد دینامیسم‌های منتهی به آن اقدام کرد. در واقع، با لحاظ این واقعیت باید گفت فهم و توضیح روان‌شناختی فرایندهایی نظیر نحوه یارگیری، چند و چون اقدام و منطق تولید وحشت در رفتارهای تروریستی نقشی حیاتی در مبارزه با این پدیده و دفع آن به مثابه آسیبی امنیتی بازی می‌کند. به نظر می‌رسد برنامه‌ریزان حوزه امنیت استراتژیک ضمن رویکرد به نگرشی از این دست، راهی به سمت ارتقای امنیت پایدار می‌یابند.

۲. روان‌شناسی اجتماعی زمینه‌های تهدید امنیت داخلی: جامعه مستعد مشکلات روان‌شناختی منجر به رفتار تهدیدآمیز و تروریستی، در شرایط حاد این مسئله، با «بحران امنیت» دست به گریبان است. از این بحران روان‌شناختی ذیل اصطلاح «فقدان امنیت انسانی» یاد کرده‌اند. فقدان امنیت انسانی ممکن است محصول اتفاقات یا موقعیت‌های متفاوت و متعددی، مانند ایجاد نظام انگیزش موفق برای انجام عملیات انتحاری خرابکارانه و خودکشی انتقام‌گیرانه باشد. در واقع، از منظر روان‌شناسی اجتماعی، وجود استعداد موجب شرایط فقدان امنیت انسانی را باید به مثابه بحرانی در جامعه دید که می‌تواند به گسترش پرخاشگری اجتماعی بینجامد. پرخاشگری اجتماعی، مطابق آنچه در فراز نخست این نوشتار آمد، خود می‌تواند گروهی از اعضای همبسته را برای هدفی تروریستی گرد هم آورد و آنها را در مسیری از این دست هم‌افق گرداند. چنین وضعیتی، به وضوح، امنیت داخلی را تهدید می‌کند و «ثبات اجتماعی- سیاسی» جامعه را به خطر می‌اندازد. در



توضیح این وضعیت، نظریه‌های مختلفی پیشنهاد شده است. در زیر به برخی از آنها می‌پردازیم. پیش از پرداختن سریع به این گروه از نظریه‌ها لازم است یادآور شویم در روان‌شناسی اجتماعی رویکرد ما به مقوله حفظ امنیت و زمینه‌های سازنده آن (نظیر مشروعیت یا کارآمدی)، برخلاف مطالعات فلسفی، نفس‌الامری نیست؛ بلکه آنچه در چنین مطالعه‌ای اهمیت دارد توضیح و فهم نگاه و درک مردم از مقولاتی از این دست است؛ به بیان دیگر، در مطالعه‌ای روان‌شناختی از زمینه‌های امنیت، ما نه به مبادی نظری و مبانی فلسفی له یا علیه یک نگاه ویژه، بلکه به درک عمومی از آن، به مثابه موقعیتی روان‌شناختی می‌پردازیم.

به باور برخی محققان مطالعات امنیت، یکی از زمینه‌های مؤثر در تولید ناامنی «نگاه دولت-مرکز به امنیت»^۱ است. معتقدان به این رویکرد، اصطلاح امنیت انسانی را به مثابه جایگزینی برای امنیت مبتنی بر نگاه دولت-مرکز پیشنهاد داده‌اند که محوریت بخشیدن به اشخاص را به دلیل آنکه امنیت در نهایت به آنها مرجع است، راه‌حلی قابل اتکا در پیشگیری از بحران امنیت و ارتقای سطح آن دانسته است (Collins, 2013: 106). در واقع از منظر روان‌شناسی اجتماعی، چنین نگاهی به دلیل اهمیتی که به آدمی به مثابه سوژه تولید امنیت می‌بخشد، زمینه‌های روان‌شناختی شکل‌گیری تروریسم را محدود می‌سازد.

در مقابل برخی دیگر از محققان روان‌شناسی اجتماعی بر «کارآمدی حکومت» به مثابه مبنای حفظ امنیت پای فشرده‌اند. به باور آنان، موفقیت حکومت در استیفای کارویژه‌های مورد تقاضا از آن، نظیر گسترش رفاه و ثروت عمومی، عاملی تعیین‌کننده در تولید امنیت انسانی و متعاقب آن، ایجاد امنیت داخلی است. این دسته از محققان نمونه چین را به عنوان حکومتی کارآمد معرفی می‌کنند که نوعی مشروعیت ناشی از کارآمدی را برای خود فراهم آورده است. چنین رویکردی از «وجاهت کارآمدی»^۲ به جای «وجاهت منبع»^۳ در توضیح شرایط برقراری امنیت برای یک سیستم سیاسی دفاع می‌کند. وجاهت کارآمدی، برخلاف وجاهت منبع که بیانگر درکی فلسفی از منابع مشروعیت و متعاقب آن زمینه‌های حفظ امنیت در جامعه است، گویای نگاهی عینیت‌گرایانه به زمینه‌های تولید و گسترش «خرسندی عمومی»^۴ است (Dittmer and Liu [ed], 2006: 149). به باور این گروه از محققان،

- 1 . State Centric View to Security
- 2 . Utilitarian Justification
- 3 . Original Justification
- 4 . Public Satisfaction



چنین وضعیتی به گسترش امنیت و تضمین ثبات اجتماعی و سیاسی می‌انجامد. برخی دیگر از محققان روان‌شناسی اجتماعی بر مقوله «روان‌شناسی عدالت»^۱ متمرکز شده‌اند. به باور آنان، حضور عدالت یا احساس عمومی به حضور مؤثر آن، ضامن امنیت و مولد مشروعیت در جامعه است. منظور از احساس برخورداری از عدالت، احساس برخورداری از شرایط یکسان اقتصادی نیست؛ بلکه نکته مهم، احساس روانی آحاد تشکیل‌دهنده جامعه در برخوردای از منافع عمومی مطابق «استحقاق» خود است (Bobocel, Kay, Zanna and Olson [ed.], 2010: Chapter 6).

۳. روان‌شناسی اجتماعی زمینه‌های تهدید امنیت بین‌المللی: بسیاری از پژوهشگران مطالعات امنیت راه مبارزه با تروریسم گسترش یافته و جهانی شده را که در ادبیات تروریسم پژوهی گاه از اصطلاح «تروریسم جهانی»^۲ برای اشاره به آن استفاده می‌شود، فراملی^۳ و بین‌المللی می‌دانند. مبارزه با تروریسم در دل «پارادایم امنیت دسته‌جمعی»^۴ از جمله پیشنهادهایی است که در این مسیر عرضه شده است. به باور طرفداران این رویکرد، تنها ذیل چنین رویکردی می‌توان به کاهش تهدیدهای فراملی امنیتی ناشی از تروریسم بین‌الملل پرداخت؛ زیرا چنین تروریست‌هایی خود را محدود به مرزها نمی‌دانند؛ از این رو مبارزه با آنها ذیل رویکرد «مرز ملی معطوف»^۵ به دلیل گرفتار کردن بازیگران ضد تروریسم در نوعی محدودیت ساختاری، به جایی نمی‌رسد. راه‌حل این مشکل، آن‌گونه که نظریه امنیت دسته‌جمعی توضیح می‌دهد، توجه به رویکرد «بین‌مرزی معطوف»^۶ است. البته نباید از نظر دور داشت که این دیدگاه انتقادهایی را برانگیخته است؛ از جمله آنکه به نظر می‌رسد ذیل چنین رویکردی در بسیاری مواقع هژمونی مؤثرتر کشورهای قوی‌تر بر دیگران فائق می‌آید و امنیت جمعی، در عمل، تابعی از منافع ملی کشورهای قدرتمندتر می‌شود. صرف نظر از صحت نقدهایی که متوجه این ایده است، نظریه امنیت دسته‌جمعی مورد مراجعه اصلی ساختارهای بین‌المللی، به ویژه سازمان ملل بوده است (Danchin and Fischer [ed.], 2010: 1).

پیشنهادی دیگر در مبارزه با تروریسم جهانی، برخلاف پیشنهاد قبلی، تمرکز

-
- 1 . Psychology of Justice
 - 2 . Global Terrorism
 - 3 . Transnational (Terrorism)
 - 4 . Collective Security Paradigm
 - 5 . National-border Oriented
 - 6 . Cross-border Oriented



خود را بر گسترش کنترل‌های داخلی و ملی می‌نهد. مطابق این پیشنهاد، محروم کردن اعضا و حتی پیروان سرسخت گروه‌های تروریستی پراکنده‌شده در کشورهای مختلف از حقوق مدنی متعارف و تضمین‌یافته توسط قوانین مدنی داخلی آن کشورها، راه‌حل مبارزه با تروریسم بین‌الملل است. چنین رویکردی ذیل شناسایی تروریسم بین‌الملل به مثابه یک «مشکل نظامی»^۱ توجیه می‌شود که راه را برای قرار دادن ساختارهای معمول «نظام عدالت قضایی»^۲ در موقعیت درجه دوم و رویکرد به «حقوق جنگ»^۳، به جای آن، باز می‌کند (Lynch, McGarrity and Williams, [ed.], 2010: 71). این رویکرد، که سیاست‌های رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، جورج بوش دوم، تا حد زیادی با آن همخوانی داشت، بر این درک استوار شده است که شکل‌گیری فضای همکاری میان تروریست‌های بین‌المللی، برخلاف گروه‌های کوچک تروریستی، حاصل سوءاستفاده‌ای سازمان‌یافته و ساختاری از تضمین‌های حقوق داخلی کشورهاست که در وهله نخست، با هدف بازداشت دولت‌ها از دخالت در زندگی خصوصی شهروندان شکل گرفته است.

این رویکرد نیز مشخصاً موضوع نقدهای جدی واقع شده است؛ از جمله آنکه به باور بسیاری از محققان، کاهش تضمین‌های حقوق داخلی در مبارزه با مظنونان به عضویت در گروه‌های بزرگ تروریستی، آن‌گونه که روان‌شناسی اجتماعی تروریسم توضیح می‌دهد، به گسترش استعداد گروه‌های تروریستی در یارگیری سیستماتیک از اعضای ناراضی جامعه می‌انجامد. آلن کولینز، پژوهشگر مطالعات «امنیت داخلی»، در توضیح این مسئله، مشکل چنین رویکردی را کاهش امنیت انسانی در جامعه معرفی می‌کند و توضیح می‌دهد که متعاقب اتخاذ چنین رویکردی، با افزایش حس تهدید میان اتباع جامعه روبه‌رو می‌شویم (Collins, 2003: 8). این احساس چنان‌که پیشتر توضیح دادیم، به تولید بحران روانی «احساس فقدان امنیت» در جامعه دامن می‌زند و امکان تبدیل پرخاشگری فردی را به پرخاشگری ابزاری در فضای عمومی ارتقا می‌بخشد؛ به بیان دیگر، چنین رویکردی به تغذیه چرخه تولید تروریسم به دلایل روان‌شناختی کمک می‌کند.

-
- 1 . Military Problem
 - 2 . Criminal Justice System
 - 3 . War Law

منابع فارسی

- بهاری، بهنام (۱۳۸۸)، «چیستی تروریسم جدید و ویژگی‌های آن»، پژوهش حقوق و سیاست، ش ۲۷، پاییز و زمستان.
- توکلی، سعید (۱۳۹۱)، «راهبردهای تروریسم»، آفاق امنیت، س ۵، ش ۱۶، پاییز.
- صحرایی، محمدرضا (۱۳۸۸)، «مشروعیت توسل به زور در مبارزه با تروریسم»، سیاست خارجی، س ۲۳، ش ۴، زمستان.
- طیبی، سبحان و علیرضا شکرپیگی (۱۳۹۰)، «مبارزه با تروریسم: تدبیری بین‌المللی»، راهبردی جهانی، مطالعات بین‌المللی پلیس، ش ۶، تابستان.
- مبلغی، عبدالمجید (۱۳۸۹)، تروریسم پژوهی، قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- مسعودیان، محسن (۱۳۹۱)، «تروریسم و امنیت اجتماعی»، مطالعات امنیت اجتماعی، ش ۳۲، زمستان.

منابع لاتین

- Bobocel, Ramona and Aaron C. Kay and Mark P. Zanna and James M. Olson [Eds.] (2010), *The Psychology of Justice and Legitimacy*, New York: Psychology Press.
- Bongar, Bruce [Eds.] (2007), *Psychology of Terrorism*, New York: Oxford University Press.
- Byman, Daniel (2015), *Al Qaeda, the Islamic State, and the Global Jihadist Movement*, New York: Oxford University Press.
- Campos, Joseph (2007), *The State and Terrorism: National Security and the Mobilization of Power*, Aldershot: Ashgate.
- Centre of Excellence Defence Against Terrorism (2007), *Suicide as a Weapon*, (See Liala Bokhari's chapter: Women and Terrorism), Amsterdam, Berlin, Oxford, Tokyo, Washington, DC.: IOS Press.
- Collins, Alan (2003), *Security and Southeast Asia: Domestic, Regional, and Global Issues*, Singapore: Institute of Southeast Asian Studies.
- Collins, Alan [Ed.] (2013), *Contemporary Security Studies*, Oxford: Oxford University Press.
- Combs, Cindy C. and Martin Slann (2007), *Encyclopedia of Terrorism*, Revised Edition. New York, N.Y.: Facts on File.



- Coolsaet, Rik [Ed.] (2008), *Jihadi Terrorism and the Radicalisation Challenge*, Aldershot: Ashgate.
- Cotran, Eugene and Martin Lau, [Eds.] (2003), “Yearbook of Islamic and Middle Eastern Law”, Vol. 8 (2001-2002), Hague: Kluwer law International.
- Crenshaw, Martha [Ed.] (1995), *Terrorism in Context*, University Park, Pa.: Pennsylvania State University Press.
- Crimmins, Kem and Herbert De Vriese, [Eds.] (2006), *The Reason of Terror: Philosophical Responses to Terrorism*, Leuven; Dudley, MA: Peeters.
- Danchin, Peter G. and Horst Fischer [Eds.] (2010), *United Nations Reform and the New Collective Security*, Cambridge: Cambridge University Press.
- D’Anieri, Paul (2010), *International Politics: Power and Purpose in Global Affairs*, Belmont, Calif: Wadsworth, Cengage Learning.
- Dittmer, Lowell and Guoli Liu [Eds.] (2006), *China’s Deep Reform: Domestic Politics in Transition*, Lanham: Rowman and Littlefield.
- German, Mike (2007), *Thinking Like a Terrorist: Insights of a Former FBI Undercover Agen*, Dulles, Virginia: Potomac Books, Inc..
- Hentz, James J. and Morten Bøås [Eds.] (2003), *New and Critical Security and Regionalism: Beyond the Nation State*, Aldershot: Ashgate.
- Howard, Lawrence [Ed.] (1992), *Terrorism: Roots, Impact, Responses*, New York: Praeger.
- Kumar, Ravinder and Chandhoke, Neera [Eds.] (2002), *Mapping Histories*. London: Anthem Press.
- Lovelace, Douglas Jr. (2015), *The Resurgent Terrorist Threat*, Terrorism: Commentary on Security Documents, Vol. 138. Oxford: Oxford Press.
- Lynch, Andrew and Nicola McGarrity and George Williams (2010), *Counter-Terrorism and Beyond: The Culture of Law and Justice After 9/11*, Abingdon, Oxon: Routledge.
- Mauer, Victor and Myriam Dunn Cavelty [Eds.] (2009), *The Rutledge Handbook of Security Studies*, London: Routledge.
- Nadya Sadat, Leila and Michael P. Scharf [Eds.] (2008), *The Theory*



and Practice of International Criminal Law: Essays in Honor of M. Cherif Bassiouni, Leiden: Martinus Nijhoff Publishers.

- Neumann, Peter R. and M.L.R Smith (2008), *The Strategy of Terrorism: How It Works, and Why It Fails*, London: Routledge.

- Pedahzur, Ami [Ed.] (2006), *Root Causes of Suicide Terrorism: The Globalization of Martyrdom*, London: Routledge.

- Prezelj, Iztok [Ed.] (2008), *The Fight against Terrorism and Crisis Management in the Western Balkans*, (Vlatko Ccrtila and Antia Persin), Amsterdam, Netherlands: IOS Press.

- Rasheed, Adil (2015), *ISIS: Race to Armageddon*, Delhi: Vij Books India.

- Reddy L. R. (2002), *The Worst of Global Terrorism*, New Delhi: A.P.H. Pub. Corp.

- Schmid, Alex P. [ED.] (2011), *The Rutledge Handbook of Terrorism Research*, New York: Routledge.

- Sjoberg, Laura and Caron E.Gentry, [Eds.] (2011), *Women, Gender, and Terrorism*, Athens, Ga.: University of Georgia Press.

- Smith Paul J. (2008), *The Terrorism Ahead: Confronting Transnational Violence in the Twenty-First*, Armonk, N.Y.: M.E. Sharpe.

- Steven, Graeme and Rohan Gunaratna (2004), *Counterterrorism: A Reference Handbook*, Santa Barbara, Calif.: ABC-CLIO.

- Tigar, Michael E. (2007), *Thinking about Terrorism*, Chicago: American Bar Association.

- Wardlaw, Grant (1982), *Political Terrorism: Theory, Tactics and Counter-Measures*, Cambridge: Cambridge University Press.

- York, Richard (2015), *Know thy Enemy: Islamic State of Iraq and the Levant*, lulu.com (Digital publication).

- Yotopoulos-Marangopoulos, Alice and Wolfgang Benedek [Eds.] (2004), *Anti-Terrorist Measures and Human Rights*, Leiden: Martinus Nijhoff.